

# راهبردهای نسل دوم اصلاحات چین\*

جوزف استیگلیتز

ترجمه هوشنگ خوش آموز

(فوق لیسانس زبان انگلیسی، دبیر آموزش و پرورش و مترجم آزاد)

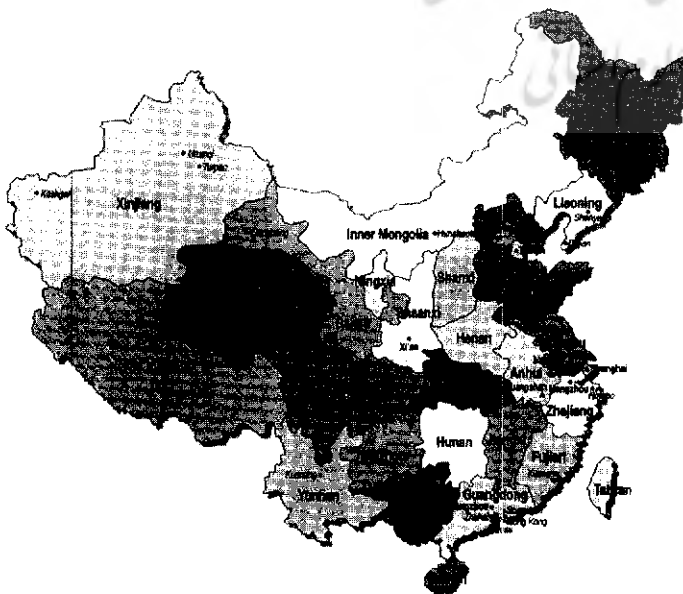
بیست سال می‌گذرد. چین راهکارهای خود و اهداف خود را با موفقیت قابل ملاحظه‌ای دنبال کرده است. همین طور که دستاوردهای این دانشگاه را در طول یکصد سال گذشته جشن می‌گیریم باید این دستاوردهای بزرگ دودهمه گذشته را هم نیز جشن بگیریم: دویست میلیون نفر از فقر رهایی پیدا کرده‌اند: درآمد سرانه با میانگین میزان رشد هفت تا هشت درصد افزایش یافته است و طول عمر (از ۱۹۷۰ به بعد) ده سال افزایش یافته است. این موفقیت‌ها لازم است که در محتوی کلام ذکر شود. سیاق عبارت به ما کمک می‌کند که درست متوجه شویم که چقدر آن‌ها با عظمت‌اند. چین تاکنون موفق‌ترین کشور از میان کشورهای کم درآمد بوده است. بین سال‌های ۱۹۷۸ و ۱۹۹۵، رشد اقتصادی چین معادل تقریباً دو سوم افزایش کل درآمد کشورهای کم درآمد بود، گرچه در شروع دوره تنها یک چهارم تولید ناخالص ملی و چهل درصد از کل جمعیت کشورهای کم درآمد را داشت. همچنین قابل ملاحظه است که این رشد تا چه حد گسترده‌ای درون چین تقسیم شده است: وقتی که رشد درآمد ۳۰ استان را در طول همان دوره اندازه‌گیری می‌کنیم در می‌یابیم که ۲۰ مورد از آن‌ها میزان رشد درآمد سرانه از هر کشور دیگری در دنیا سریع‌تر بوده است. موفقیت‌ها حتی وقتی که با تجارب دیگر کشورها مقایسه شود که سعی می‌کنند تا در چارچوب اقتصاد بازار دگرگونی ایجاد کنند با ابهت‌تر به نظر

این مطلب، متن سخنرانی جوزف استیگلیتز، برنده جایزه نوبل اقتصاد در سال ۲۰۰۱، در دانشگاه پکن چین است که در آن تجربه توسعه چین را مورد بررسی قرار داده است.

افتخار بزرگی است که اینجا هستیم تا در کنار شما یکصدمین سالگرد تاسیس دانشگاه «بیجینگ» را جشن بگیریم؛ دانشگاهی که نقش مهمی در توسعه کشور چین در طول یکصد سال گذشته داشته است. به طور فزاینده‌ای روز به روز تشخیص می‌دهیم که توسعه درباره دگرگونی جامعه است - حرکتی که از روابط سنتی، روش‌های سنتی تفکر، روش‌های سنتی سروکار داشتن با بهداشت و آموزش و شیوه‌های سنتی تولید به سوی روش‌های «مدرن» تر. برای مثال، یک ویژگی جوامع سنتی عبارت است از پذیرفتن جهان به همان صورتی که هست؛ چشم انداز مدرن تغییر را درک می‌کند و تشخیص می‌دهد که ما، به عنوان افراد و جوامع، می‌توانیم اقداماتی به عمل آوریم - برای مثال، مرگ و میر نوزادان را کاهش دهیم، طول عمر و بهره‌وری را افزایش دهیم. کلید این تغییرات حرکت به سمت روش‌های «علمی» فکر کردن، شناختن متغیرهای حیاتی ای است که بر بازدهها تاثیر می‌گذارد، تلاش می‌کند تا براساس داده‌های موجود با درک آنکه چه می‌دانیم و چه نمی‌دانیم استدلال کنیم. کشورهای بسیاری مدت‌هاست که اهمیت نگرش علمی را درک کرده‌اند؛ وظیفه به چالش طلبیدن و دستیابی به آن آرمان زندگی است. برای مثال، برخی ایدئولوژی‌ها، خودشان را در زیر چتر علم مخفی کرده‌اند بدون آنکه به اصل آن که آزمودن سخت نظریه‌ها در برابر ادله است ایمان آورند. این کاربردهای غیرمقتضی نباید ما را از درک کردن اقتدار بزرگ رهیافت علمی بازدارد.

بدین ترتیب دانش - و به ویژه دانش علمی - برای روند دگرگونی و توسعه ضروری است و دانشگاه‌هایی بزرگ نظیر دانشگاه شما برای تولید اشاعه و جذب دانش اساسی‌اند. نقش اساسی‌ای که دانش در توسعه بازی می‌کند در گزارش توسعه جهانی که سپتامبر آینده منتشر خواهد شد و بر «دانش برای توسعه» متمرکز خواهد بود، کاملاً تشخیص داده شده است.

امروز، می‌خواهم با شما در برخی اندیشه‌ها درباره چالش‌های توسعه‌ای که چین امروزی با آن مواجه است سهیم باشم. تقریباً زمانی که چین دگرگونی سریع خود را آغاز کرد



می آید. از زمانی که گذار به اقتصاد بازار در کشورهای جماهیر شوروی سابق شروع شد تقریباً یک دهه می گذرد. دهه ای که در طول آن نظام ناکارآمد برنامہ ریزی مرکزی با نظام بازار محور غیر متمرکز تعویض شد؛ در نتیجه، به طور مشوشی الگوهای قیمت گذاری اکثرأ حذف شد و یا تصور می شد که مالکیت خصوصی انگیزه های را تحت رژیم سابق کمبودش حس می شد به دست آورده باشد. با وجود این به رغم این تغییرات. که مطابق با اصول متعارف اقتصادی باید بازده را به شدت افزایش داده باشد بازده در آن کشورها یک - سوم زیر سطوح اصلاحات قبلی شان باقی می ماند.

البته تفاوت های مهمی بین شرایط اولیه در دو کشور وجود داشت. چین بسیار کمتر توسعه یافته بود، و حتی امروزه خط فقر چین کمتر از یک دلار آمریکا در روز است (و با در نظر گرفتن یک شاخص) تنها یک - ششم روسیه است. اما این تفاوت ها چالش چین را حتی بیشتر ساخته است. ناچار بوده از یک کشور کمتر توسعه یافته به کشوری توسعه یافته تر تبدیل شود و در عین حال از عهده انتقال از اقتصاد برنامه ریزی شده به اقتصاد سوسیالیستی بازار نیز برآید. توانایی چین برای هر دو کار موفقیت آمیز بوده است و در مقایسه با روسیه حاوی دودرس، در باره سرعت و تسلسل اصلاحات است. اولین درس آن است که وارد کردن رقابت بیشتر از بهبود عملکرد و بهره وری در یک محیط غیر رقابتی عمل می کند. دومین درس آن است که حفظ و نگهداری سازمان اجتماعی در طول این انتقالات و خلق زیر ساختار نهادی که یک اقتصاد بازار به آن نیازمند است ضروری و حیاتی است. این ها مسائلی هستند که در ادامه به آن ها خواهیم پرداخت.

از هر جهتی که بدان نگریم، دستاوردهای چین حقیقتاً عظیم اند. اما بحران در شرق آسیا پرسش هایی را درباره معجزه شرق آسیا مطرح کرده است. آیا موفقیت ها یک غول بی شاخ و دم بود؛ آیا درباره این موفقیت ها تصورات غلطی وجود دارد؟ حتی اگر موفقیت ها واقعی باشند، آیا آن ها آنچنان آسیب پذیر بودند که رشد ناپایدار و به طور گریز ناپذیری وارونه شود؟ آیا برای کشورهایی که تاکنون در برابر بحران مصون مانده اند مخصوصاً مثل چین تنها زمان اهمیت دارد.

در وهله اول اجازه دهید بگویم که من معتقدم موفقیت ها واقعی بودند و یکی از دستاوردهای بزرگ آن گستردگی منافع بود. در ۱۹۷۵ تقریباً از هر ده نفر در شرق آسیا شش نفر روزانه با کمتر از یک دلار زندگی می کردند. در ۱۹۹۵ این عده تقریباً به دو نفر از هر ده نفر تقلیل یافت. رکود شدید بوده است. حادثه از آنچه به تصور آید. اگر اقدامات انجام شده در زمان خود صحیح نبودند ده ها میلیون نفر با بحران جاری به فقر کشانیده می شدند. هنوز، شکی ندارم موفقیت های معجزه شرق آسیا بسیار ماندگارتر از فلاکتی است که با این بحران به وجود آمد، حتی اگر رشد برقرار شده فرآیندی طولانی و مشکل از آب درآید آن طوری که بسیاری از ما تصور می کنیم؛ برای مثال، آموزش بهبود یافته، طول عمر بیشتر شده و فن آوری و دانش پیشرفت کرده است، میراث هایی که اساس رشد مجدد را در سال های آتی تشکیل خواهد داد.

چین، حداقل تاکنون، آن طور که دیگر کشورهای آسیای شرقی از بحران آسیب دیده اند، آسیب ندیده است. درس های مهمی وجود دارد که باید از این بابت فرا گرفت: چنانکه در جایی بحث کرده ام، چین خود را برای جریان گردش های سرمایه طولانی مدت به ویژه سرمایه گذاری مستقیم خارجی که با خود سرمایه انسانی و فن آوری را می آورد باز گذاشته، اما در مقابل فشار سرمایه کوتاه مدت مقاومت کرده است. این تصمیم به اعتقاد من تصمیم عاقلانه ای بوده است؛ گردش های سرمایه کوتاه مدت ریسک های

عظیمی، بدون منافع متناسب، می آورد. کشورهای که با سرایت بدان مبتلا شده اند نه کشورهای بوده اند که بیشترین نظام مالی آسیب پذیر داشته اند و نه کشورهای بوده اند با حداقل شفافیت و ویژگی ای که همه آن ها داشته اند حساب های باز سرمایه کوتاه مدت است که ظاهراً در تبیین سرعت بحران متغیری حیاتی است.

تأثیر بحران بر چین تا حدودی از طریق همان عواملی که بحران را در کشورهای مبتلا به عمیق کرده تسکین یافته است: صادرات از این کشورها به اندازه ای که ممکن است تصور شود افزایش نیافته است. تا حدی به علت نبود تامین مالی موجود برای صادرکنندگان و تا حدی به علت اختلال در نظام اقتصادی شان (همچنین میزان بالای ورشکستگی شان که هزینه های تولید را افزایش داده و موسسات بسیاری را به عرضه کنندگان «غیر قابل اعتماد» تبدیل کرده)، موجب کساد فروش ها حتی با تضعیف شدن پول که قیمت هایشان را جذاب تر کرده، شده است.

اما برخی نیروهایی که در رکود موثر بوده اند را می توان در چین نیز به حساب آورد. این موضوع پرسش آسیب پذیری را مطرح می کند؛ کشورهای آسیب دیده، موسسات مالی ضعیف و زیر ساختار نهادی ضعیف داشته اند (گواه آن نبود شفافیت و نظامی حقوقی توأم با توانایی محدود برای اجرای موثر قانون ورشکستگی و سایر قوانین است؛ درجه بالای تجارت بین منطقه ای ایجاب می کرد که کساد اقتصادی در یک کشور عواقب ناگواری برای دیگر کشورها داشته باشد. در حالی که کشورهای گرفتار، کم و بیش قبل از بحران سیاست های درست اقتصادی کلان را دنبال کرده بودند. به یاد داشته باشید که گرچه پرسش هایی درباره رژیم های میزان ارزشان مطرح شده بود، این کشورها مزاد های مالی و تورم پایین و در برخی موارد در حال تنزل داشتند - سیاست های افراطی انقباضی از زمان بحران در کساد اقتصادی تأثیر داشته است. استنباط من آن است که چین به خوبی از خطرات چنین سیاست هایی آگاه است، به خوبی از مشکلات وارونه کردن کساد های عمیق از زمانی که مشکلات شروع شده اند آگاه است. به همین جهت، توجه ام را بر موضوعات وسیع تر ساختاری متمرکز خواهم کرد.

به طرق بسیاری، اصلاحاتی که دو دهه پیش آغاز شدند، در حالی که اجرای آن ها مشکل بود، بر اساس اصول ساده ای استوار بود. افراد و سازمان ها نیاز به انگیزه هایی داشتند؛ با انگیزه های درست مردم بیشتر کار می کنند و خطر بیشتری را تقبل می کنند. چین به سرمایه و فن آوری خارجی نیاز داشت و نیازمند جلب پس اندازها و کاروری در داخل بود. چین هر دو کار را انجام داد؛ و ابتکاراتی توانمند هر دو را در کنار هم فراهم ساخت. به جای تمرکز بر خصوصی سازی سرمایه گذاری های موجود، بر خلق سرمایه گذاری های جدید متمرکز شد. در حالی که نظریه های اقتصاد متعارف استدلال می کنند که یک اقتصاد بازار موفق مستلزم حقوق و رقابت اموال، هر دو، است؛ در حالی که راهکار دنبال شده در بسیاری از کشورهای جهان بر مورد سابق الذکر متمرکز می شد، چین بر مورد اخیر الذکر متمرکز شد. در حالی که راهکارهای دنبال شده در بسیاری از کشورهای جهان به آنچه من آن را سرمایه اجتماعی نامیده ام، توجه اندکی داشت؛ چین به انتقال متحول، که بسیاری از ساختارهای نهادی موجود را دگرگون ساخته مبادرت کرد. در واقع تناقض درآمدهای روبه نزول در مورد بسیاری از جماهیر شوروی سابق می تواند مربوط به عدم توجه کافی به این عوامل باشد. هر چند منابع زیربنایی شان ممکن است اندکی کیفیت خود را از دست داده باشد، سرمایه انسانی و پایه دانش شان باقی می ماند.

چگونه این امر با تعویض یک سیستم تخصیصی غیر کارآمد با سیستمی از بازار مبتنی بر حقوق مالکیت امکان پذیر است؟  
توضیح: انهدام ملوم سرمایه‌سازمانی و اجتماعی، روندی که در واقع تحت رژیم سابق شروع شد، با تلاش‌های ناکافی برای توسعه پایه‌های جدید توأم شد. واقعاً روشی که با آن انتقال انجام گرفت ممکن است این تلاش‌ها را کم‌اهمیت جلوه داده باشد. به هر صورت، حتی به ساخت چارچوب حقوقی و نهادی لازم همچنین ورشکستگی اجباری، رقابت و قوانین قرار دارد، توجه ناکافی شد.

چالش‌هایی که چین امروزه با آن مواجه است از چند منبع است. یک اقتصاد در حال رشد سریع خیلی در حال چشم پوشی است. حقوق مالکیت ممکن است بخوبی برای روشن کردن سطوح بالایی از سرمایه‌گذاری تعریف نشده باشد. اگر مدت بازدهی در مورد سرمایه‌گذاری‌ها دو یا سه سال باشد. اما آن عواید بالا نمی‌تواند پایدار باشد و همچنان که عواید پایین می‌آید، سرمایه‌گذاران با دقت بیشتری به امنیت دراز مدت سرمایه‌گذاری‌هاشان نگاه خواهند کرد. این موضوع توسعه بهتری از زیرساختار نهادی را ضروری خواهد ساخت.

در واقع، بسیاری از کشورهای شرق آسیا فقط زمانی که رشدشان کند شد با مسائلی روبه‌رو شدند. نسبت‌های بدهی از نوعی که در کره یافت می‌شود، تنها تا مدتی که فروش‌ها سال به سال رشد کنند، می‌تواند موثر باشد. یک رکود اقتصادی، یا افزایشی در میزان بهره می‌تواند مانع بازپرداخت‌های بدهی در موعد مقرر شود. ورشکستگی - و در مقیاسی ملی بی‌نظمی اقتصادی به دنبال خواهد داشت.

و ما نباید هرگز ارتباط پیچیده‌ای که اقتصاد را تشکیل می‌داد فراموش کنیم: ورشکستگی‌های رایج موسسات به ضعف‌هایی در نهادهای مالی منجر می‌شود؛ تنزل در وضعیت سرمایه‌بانک‌ها، یا حتی بدتر، ورشکستگی‌شان به تنزلی در دسترسی به اعتبار منجر می‌شود؛ و همین به نوبه خود می‌تواند به ورشکستگی‌های بیشتری بیانجامد. ورشکستگی هر موسسه نه تنها بر عرضه‌کنندگان اعتبار بلکه همچنین بر موسساتی که از آن خرید می‌کنند یا به آن می‌فروشند تأثیر دارد. به همین علت چنان‌نگرانی‌هایی درباره اثرات دائمی ناشی از بانک‌های ضعیف یا از شرکت‌های بزرگ ولی ضعیف وجود دارد.

بدین ترتیب میزان رشد پایین‌تری که احتمالاً در دهه‌های آینده غالب خواهد بود ایجاب می‌کند اقتصاد به طور دقیق‌تری تنظیم شود؛ و تغییرات نهادی مورد لزوم در اقتصاد ممکن است بسیار چالش‌برانگیزتر از آن دسته از تغییراتی باشد که در نسل اول اصلاحات گرفته شد. به علاوه اصلاحاتی که مورد لزوم است بسیار به هم وابسته‌اند، به طوری که موفقیت در یکی ممکن است به موفقیت در سایرین به طور جدی بستگی داشته باشد. آخرین درس: انجام اصلاحات در میانه یک بحران بسیار دشوارتر است. یک بحران اقداماتی را مجبور می‌سازد که زودتر باید به کار گرفته می‌شود، نظیر تجدید ساختار نظام بانکی، اما ضمناً تجدید ساختار حتی کار هولناک‌تری است.

### افزایش درآمدهای مالیاتی

ممکن است تعجب کنید که بحثم را با موضوع افزایش درآمدهای مالیاتی شروع می‌کنم، اما به مفهومی این موضوع بسیاری از دیگر مسایل را دربر می‌گیرد. عواید دولت به عنوان سهمی از تولید ناخالص ملی، از ۳۵ درصد در سال ۱۹۷۸ به ۱۱ درصد در ۱۹۹۶ و عواید مالیاتی از ۱۴ درصد به ۱۰ درصد سقوط کرده است. این سطوح درآمدی از سطوح دیگر کشورها حتی با سطوح قابل

مقایسه تولید ناخالص ملی، کوچکتر است و عواید مخصوصاً با توجه به دستور کار بلندپروازانه توسعه که چین برای خود چیده است و برخی از مسایل خاصی که به ناچار باید حل و فصل شوند و اگر آن دستور کار قرار است موفقیت‌آمیز باشد، کوچک‌اند.

دلایلی برای تنزل در عواید در مقایسه با علی برای موفقیت کلی اقتصاد، وجود دارد. دولت قبلاً درآمدهای ثابت شرکت‌های دولتی را جذب می‌کرد، اما از سال ۱۹۷۸ به بعد سهم شرکت‌های دولتی در تولید ناخالص ملی و همچنین سوددهی‌شان در مواجهه با رقابت جدید تنزل کرده است. در واقع، اثرات مشترک منافع کاهش یافته از شرکت‌های تحت مالکیت دولت و عواید پایین‌تر مالیاتی بر آن منافع به سادگی بزرگترین عامل تنزل عواید دولتی به حساب می‌آیند. امروزه، اگرچه بسیاری از این شرکت‌ها هنوز سود می‌دهند. بر خلاف برخی فرضیات ایدئولوژیکی مبنی بر آنکه مالکیت دولتی لزوماً به معنای عملکرد ضعیف است. بسیاری از دیگر شرکت‌های دولتی پول از دست می‌دهند. در حالی که، از دست دادن‌ها ممکن است در دفاتر عمومی به عنوان یارانه‌های بازتثبات شوند ولی به هر حال به شکل وام‌های تجاری ناپایداری که توسط بانک‌ها انجام گرفته وجود دارند. من بعداً بدین موضوع باز خواهیم گشت؛ در اینجا نکته حیاتی آن است که دولت تاکنون برای یافتن منابع منظمی برای جبران کافی درآمد ناکام مانده است. دولت باید به سرعت تا آنجا که سطح توسعه چین اجازه دهد - شاید با افزایش مالیات درآمدهای شخصی و بهبود جمع‌آوری مالیات‌های بنگاه‌ها از طریق خوداظهاری این شکاف را پر کند.

تلاش‌ها برای پرداختن به موضوع درآمدها اگر سه نکته در سیاست‌هایی که اتخاذ می‌شود در نظر گرفته شود محتملاً مؤثرتر خواهد بود. اول، در انتخاب از میان منابع گوناگون درآمدی، سیاستگذاران باید نه تنها به تحریف‌های امکان‌پذیری که ممکن است در ارتباط با آن نظام باشد بلکه همچنین به توانایی چین برای اجرای سیستم مالیاتی به طور مؤثر، حساس باشند. متناسب بودن هر مالیات ویژه‌ای با ظرفیت نهادی هر کشور فرق می‌کند. دوم، مشکلات در بالا بردن درآمدهای منظم، و سوسه متکی شدن بر موازین شبه مالی را نسبت به اعتبارات مورد لزوم برای مخارج افزایش می‌دهد؛ تا حد امکان، چین لازم است از این سوسه که با خودش مسائل بسیار بزرگتری از نظارت و ذی‌حسابی را بر امکان بودجه‌بندی تحمیل می‌کند مقاومت کند. سوم، تا حدی که دولت احساس می‌کند که باید از موازین شبه مالی سیستم بانکی استفاده کند، اهمیت دارد که وامدهی را از واسطه‌محوری تجاری مجزا ساخته و آن را به محض اجازه شرایط از زمانبندی خارج کند.

### ایجاد شبکه مؤثر تامین اجتماعی

یکی از دلائلی که به عواید بیشتری نیاز است آن است که به دولت امکان می‌دهد تا نقش جدید و قاطعی را برای ایجاد تامین شبکه ایمنی اجتماعی مؤثر ایفا کند. در گذشته، بسیاری از شبکه اجتماعی برای کارگران نظیر، تحصیلات و خدمات بهداشتی، حقوق بازنشستگی و حتی مسکن از طریق خود موسسات تامین می‌شد. بیمه بیکاری لازم نبود زیرا بیکاری وجود نداشت. اما امروزه تمامی اقتصادهای مبتنی بر بازار بیکاری دارد و اگر قرار باشد ثبات اجتماعی و اقتصادی بخوبی حفظ شود و بخش مربوط به شرکت‌ها به طور موفق بازسازی گردد، باید تدارکاتی برای عدم اشتغال وجود داشته باشد. به علاوه، دولت باید برای خدمات اجتماعی ای که مستمراً توسط موسسات تامین می‌شود مسوولیت‌پذیر باشد، به طوری که موسسات بتوانند بر تولید

کالاها و خدمات بازاری متمرکز شوند.

چین به خوبی از این مساله آگاهی دارد و هم اکنون گام‌های بااهمیتی در جهت آن برداشته است. در اینجا، مايلم مختصراً به دلایلی بپردازم که چرا موسسات باید خود این فعالیت‌های شبکه تامین اجتماعی را ساطع کنند؟

فقط موضوع مزیت نسبی و قادر ساختن موسسات برای تمرکز بر نقش عمده‌شان از تجارت نیست. این انتقال در نقش‌ها به منظور ایجاد یک بازار خوش کارکرد - نکته‌ای که خیلی زودتر بدان باز خواهیم گشت - ضروری است. علاوه بر این، تفکیک این فعالیت‌ها سیستم را شفاف‌تر خواهد ساخت. برای مثال، داورى درباره اینکه کدام یک از شرکت‌های دولتی پول از دست می‌دهند زیرا اساساً شالوده نادرستی دارند و کدامیک به راحتی پول از دست می‌دهند زیرا آنان خدمات اجتماعی پر هزینه بسیاری را تامین می‌کنند آسان‌تر می‌شود. در موارد بسیاری، بار سنگین از گذشته به ارث مانده ارتباط اندکی با سودمندی جاری دارد. اما اگر دولت (در سطح ملی یا استانی) قرار باشد این خدمات اجتماعی را تامین کند، باید درآمد و عواید داشته باشد.

### مسکن

خدمت مهمی که در بسیاری بخش‌های (خصوصی یا دولتی) در گذشته انجام می‌گرفت مسکن بوده است. دلایل چندی وجود دارد که تاسیس یک بازار مسکن خصوصی (همچنین فروش جاری سهام خانه‌سازی به ساکنین‌اش) بسیار ضروری است.

اول، تمهیدات جاری کار مؤثر بازار کار و از این رو ایجاد بخش‌های جدید بویژه کوچک‌تر که ظرفیت تامین مسکن را برای کارکنانشان ندارند کند می‌کند (باید به خاطر آورد که منبع بخش بزرگی از ایجاد شغل در اقتصادهای بازار با این بخش‌های کوچک و متوسط اندازه است). یک اقتصاد مبتنی بازار ایجاد شغل و انهدام شغل است؛ مستلزم آنست که کارگران از شغلی به شغلی، حتی از یک شهر به شهری دیگر منتقل شوند. تحرک کار حیاتی است. اما تا زمانی که مسکن محدود باشد و تا حد بسیاری تحت کنترل بخش‌های موجود باشند، تحرک کار محدود می‌شود و مانع از ایجاد بخش جدید خواهد شد. یک کارفرمای جدید فقط به این علت ساده که کارگری را می‌خواهد و بهره‌وری اش بسیار بالاتر از شغل فعلی اش است ولی قادر نیست مسکنی نزدیک محل کار جدیدش بیابد نمی‌تواند به استخدام درآورد.

دوم آنکه، خود خانه‌سازی بخش خصوصی به تعداد عظیمی از ایجاد

بخش‌های جدید شغلی نه تنها در احداث، بلکه همچنین در حفظ و نگهداری منزل، همچنین صنایع چوب و تجاری، نقاشی و برق، کمک می‌کند. واحدهای جدید خانه‌سازی به نوبه خود تقاضا در تولیدات مصرفی جدید نظیر لوازم خانگی و مبلمان را بالا می‌برد. بنابراین خانه‌سازی می‌تواند موتور مهمی برای رشد محسوب شود.

این موتورهای رشد، و مخصوصاً شرکت‌های جدید لازم است همراه با بازسازی شرکت‌های تحت مالکیت دولت باشد، برای آنکه آن شرکت‌ها کار ایجاد می‌کنند و برای چین ایجاد فرصت‌های شغلی مهم خواهد بود. مالکیت خصوصی خانه‌سازی راه موثرتری از سازمان دادن تدارک خدمات خانه‌سازی است. دلیلی برای این امور مسایل واسطه‌گری است که مخصوصاً در خانه‌سازی شایع است: یک صاحب خانه احتمالاً بیشتر مراقب خانه‌اش است وقتی که دلالتان برای قیمت کالای وی یک مبلغ سرمایه‌گذاری شده (پول وسطی) دارند. و او می‌تواند به سرعت با مسایلی که زمانی عرصه بزرگی از مقاطعه کاران مستقلی که مصراً برای عرضه خدمات نگهداری رقابت می‌کنند وجود داشت و اکثراً نشان دهد. (در گذشته، مسایل بالقوه‌ای ممکن بود با فقدان تحرک وجود داشته باشد؛ افراد در واقع حقوق اموال محرزى از بابت مسکن خود دارند. اما از آنجایی که چین در حال گذار به اقتصاد بازار را انجام می‌دهد، این حقوق اموال عادی دیگر کفایت نمی‌کند) خانه‌سازی خصوصی نیز می‌تواند به عنوان عامل ثبات مهمی در جامعه عمل کند. در دیگر کشورها، افرادی که مالک خانه‌های خودشان هستند مایلند بهره‌جدی‌تر در جامعه‌شان داشته باشند و نگهداری بهتر اموال‌شان از نگاه همسایگان‌شان ظواهر مثبت فزاینده‌ای دارد.

امکان مالکیت خصوصی می‌تواند همچنین به عنوان محرکی قوی برای پس اندازها عمل کند؛ اما مالکیت را می‌توان گسترده‌تر ساخت اگر موسسات مالی بتوانند با شرایط معقولی مبالغ رهن را تامین کنند. در ایالات متحده؛ دولت در تاسیس سامانه‌ای موثر برای تامین رهن‌ها هدایت‌را به عهده گرفت؛ این شیوه نشان داد که چنین سامانه‌ای نه تنها عملی بود بلکه می‌توانست به طور سودمندی مبالغ رهن را حتی برای افراد با درآمد کم‌تر تامین کند.

اما انجام چنین کاری مستلزم آنست که نظام حقوقی موثر وجود داشته باشد که فرهنگی اعتباری را تقویت ببخشد، به طوری که وقتی فردی آنچه را که در رسید باید بپردازد نپردازد، او ملک اش را از دست بدهد. باید مشوق‌هایی برای پرداخت باشد.

جنبه‌ای از یک بازار مسکن انعطاف پذیرتر و پویاتر نگرانی‌های قابل توجهی درباره نابرابری افزوده‌ای در تامین مسکن مطرح می‌سازد. تا حدی متأسفانه چنین نابرابری محصول فرعی غیرقابل اجتناب حرکت به سمت اقتصاد بازار محوری است.

با این حال ملاحظات چندی ممکن است برای کاستن از این نگرانی‌ها تا حدی عمل کنند. در جوامع بسیاری، نابرابری‌های عمده در تامین مسکن زیر یک نظام بازار محوری مخفی شده‌اند، و فقط با معرفی یک بازار مسکن پرهیجان‌تر است که این نابرابری‌ها شفاف می‌شود. شاید نگرانی بزرگ‌تر از بالا رفتن نابرابری نیاز به حفظ حداقل معیارها در عمق بازار مسکن است. اما در بسیاری از زمینه‌ها، باز گذاشتن بازار ممکن است سهام در دسترس مسکن را برای اکثریت عظیمی از شهروندان افزایش دهد. دولت ممکن است به انطباق با خط مشی فعال‌تری به منظور حصول اطمینان از شبکه ایمنی



مسکن برای فقیرترین شهروندان اش نیاز داشته باشد اما افزایش در عرضه مسکن ایجاد شده با یک بازار هیجان تر که به بیشترین وجه معیارهای کلی خانه سازی مطرح خواهد ساخت. و البته، اگر نابرابری ها خطری جدی ایجاد کنند دولت می تواند مستقیماً از طریق وضع مالیات بر مساله رسیدگی کند. رشد بیشتر درآمدهای مالیاتی یکی از سازوکارهاست؛ در مراحل نسبتاً اولیه توسعه، به هر حال، آن مالیات ها کاملاً کار ساز نخواهد بود و ممکن است لازم باشد مالیات هایی بر آپارتمان ها و ماشین های لوکس وضع شود.

دولت چین به نظر می رسد اهمیت این تغییرات در بازار مسکن را درک کرده باشد، اما موانع بزرگی باقی می ماند. محدودیت های تاثیر گذارنده بر قیمت که از کارگران می توانند برای مسکن مطالبه کنند، در حالی که متناسب با فعالیتشان باشد، حداقل برخی موارد انتقالات را مانع می شده است و مساله بنگاه های تحت مالکیت دولت را که بعداً بدان باز خواهیم گشت و خیم تر ساخته است. اگر انتقالات نسبت به ارزش های کامل بازار اثر کمتری بگذارند، تراز بنگاه ها ممکن است کاهش یابد.

بحث مسکن ارتباط پیچیده و وابسته به بسیاری از اصلاحات را به تصویر می کشد: یک بازار مسکن خوش کار کرده تنها در عملکرد خود بلکه همچنین به عنوان راه عملکرد بهبود بخشیدن به بازار کار و به عنوان بخشی از اصلاحات بنگاه های تحت مالکیت دولتی اهمیت دارد. روابط بازدارنده، ارتباط را بازم پیچیده تر می سازد. موفقیت اصلاحات مسکن به اصلاحات موفقیت آمیز نظام مالی بستگی دارد.

## اصلاح نظام مالی

دو موضوع از سخت ترین موضوعات را در بخش آخر گنجانیده ام به علت آنکه تا اندازه ای پیشبرد شان به کارایی ای بستگی دارد که با آن مشکلاتی را که قبلاً بحث کرده ام چین مواجه بوده است. اقتصادهای مدرن اهمیت نظام مالی را تاکید می کند. اقتصادهای مدرن به عنوان مغز اقتصادها عمل می کند، تضمین کننده آنست که سرمایه اندک به هر کجا که بهره وری حداکثر است اختصاص می یابد و تضمین کننده آنست که اعتبارات در راهی که موسسه تعهد کرده است به کار می رود. بازارهای خوش کارکرد مالی ریسک هایی را که باید منتقل شود و تنوع بخشیده به طوری که موسسات بتوانند پروژه های ریسک پذیرتر و غالباً با عواید بالاتر را بدون وا همه از پرهزینه بودن شان و ورشکستگی ناگهانی متقبل شوند. اما اقتصادهای مدرن همچنین تاکید کرده است که ضعف ها بازارهای مالی منبع عمده آسیب پذیری اند: بحران مالی مکرر بوده است و شاید حتی در طول بیست سال گذشته نسبت به زمان های قبل رواج بیشتری داشته است. و وقتی که بحران ها واقع می شوند، هزینه های گزافی بر بودجه دولت تحمیل می کنند با بحران های عمده اخیر که از ۳ درصد تولید ناخالص ملی (در ایالات متحده) تا ۵۵ درصد (در آرژانتین) هزینه داشته است. حتی مهمتر آنکه بحران های مالی آثار منفی بزرگی بر اقتصاد داشته است. شواهدی از دو دهه گذشته نشان می دهد که اقتصادهایی که بحران مالی را تجربه کرده اند افت شدیدی (۱ تا ۱/۵ درصد) را در میزان رشد تولید ناخالص ملی در طول پنج سال بعد از بحران دیده اند کشورهایی که در آن ها بحرانی روی نداده است اصلاحاتی نداشته اند.

این درس به نظر می رسد ساده باشد: از بحران های مالی اجتناب کنید. اما حتی کشورهایی با درجه بالایی از شفافیت و ساختارهای بنیادی پیچیده در سال های اخیر با بحران های مالی مواجه شده اند. مدیریت نظام های مالی ظاهراً آسان نیست. در واقع، یکی از واکنش ها به انتقاد گسترده به نهادهای مالی آسیای شرقی این نکته بوده است که هر وامی در برگیرنده

قرض دهنده ای و وام گیرنده ای هر دو می شود. اگر وامی بد است، وام دهنده و وام گیرنده هر دوی یک اندازه مقصر هستند. چرا فریب بانک هایی با مدیریت و نظم خوب در اروپا، ژاپن و ایالات متحده به بانک ها و موسسات کره ای که نسبت های برابری - بدهی بالایی وحشتناکی دارند وام می دهند؟ چرا آن ها میزان بهره متناسب با ریسک ها، میزان بهره ای که احتمالاً در وهله اول وام گیرنده را از وام گرفتن منصرف سازد، وضع نمی کنند؟ در واقع، قصور موسسات وام دهنده در بیشتر کشورهای توسعه یافته حتی بیشتر است، از آنجایی که این موسسات نوعاً وام دهندگان ناچیزی بودند؛ در زمانی که وام ها داده می شد، موسسات قرض گیرنده قبلاً به بانک های درون کره بسیار مقروض بودند.

درک این موضوع که وام دهنده خارجی علامت قابل اطمینانی از کیفیت سرمایه گذاری نیست البته مایه تسلی اندکی برای کشورهای بحران زده می باشد. هر کس که مقصر باشد (سرزنش به حد کافی وجود دارد که بیان کرد)، کشورهای کمتر توسعه یافته همیشه بار بحرانی از این نوع را متحمل می شوند. با توجه به این واقعیت آن ها لازم خواهد بود تا اقدامات پیشگیری برای نابودی بحران، نظیر محدودیت های مقتضی درباره قرض خارجی کوتاه مدت به منظور کاهش آسیب پذیری اقتصاد از بابت تکان های ناگهانی در گردش های سرمایه به عمل آورند. مهمتر آنکه اقداماتی در کشورهایی که با بحرانی مواجه شده اند لازم می شود. موسسات مالی ضعیف نقشی حیاتی در آسیب پذیری شان ایفا کردند، و این ضعف ها امروزه تا حد بسیاری به طول و عمق رکود اقتصادی دامن می زند.

برای چین (و دیگر کشورهای در حال گذار)، مشکلات تجدید ساختار نظام های بانکی و مالی حتی بزرگتر از جاهای دیگر است. برای اقتصادهای سوسیالیستی، موسسات به اصطلاح مالی به هیچ یک از وظائفی که در اقتصادهای مدرن بازار مرسوم است عمل نمی کنند. در واقع، نام بانک واژه گمراه کننده ای است. و ممکن است سیاستگذاران و کسانی که خودشان درون سیستم بانک ها قرار دارند گمراه کنند. تحت نام سوسیالیزم، بانک ها به گزینش و تمیزی پروژه ها نمی پردازند؛ تصمیمات درباره تولید و سرمایه گذاری جای دیگری اتخاذ می شود، و بانک ها فقط مالیه «تحت دستور» تامین می کردند. بانک مجموعه ای از اقلام دفترداری را تامین می ساخت، شکلی از ثبت یادداشت ها، اما بانک ها تصمیم گیرندگان اصلی نبودند. در اقتصادهای مدرن بازار، آن ها تصمیم گیرندگان اصلی اند. تبدیل بانک ها از نهادهای سوسیالیستی به بازار بدین ترتیب فقط موضوع تغییر دادن مالکیت یا کنترل نیست بلکه تغییری شاخص در فرهنگ کار و سازمانی است. بدون درکی از اهمیت این تغییر تلاش ها به منظور تجدید ساختار موسسات مالی چین موفقیت آمیز نخواهد بود.

چگونه بانک ها می توانند مهارت های لازم را فرا گیرند؟ بهترین راه ممکن است راهی باشد که با آن دیگر فنون در چین فرا گرفته شد. از طریق تجارت مشترک. نخستین نگرانی که غالباً در کشورهای کمتر توسعه یافته بروز می کند تفویض کنترل نظام بانکداری به خارجیان بخشی از موجبات نگرانی برای انجام چنین کاری در این مورد است: لازم است چین از اعتبار تحت رهبری دولت بیرون آید و به سوی اصول وامدهی تجاری برود.

این کار تجدید ساختار بخش مالی واقعاً مشکل تر است زیرا به راحتی موضوع بالا بردن ظرفیت بانک های چین نیست. اجرای اصول بانکداری تجاری احتمالاً با فقدان معیارهای ذیحساب مقتضی جایی در اقتصاد و ماهیت مساله ساز تقویت قرار دارد مشکل تر می شود. بنابراین ساختمان این زیرساختار بنیادی در همان زمانی که چین اصلاحات مالی

را به عهده می‌گیرد اهمیت دارد.

حتی بعد از حل و فصل این مشکلات، مسایل بیشتری باقی می‌ماند: وظایف تامین مشوق‌های مناسب و ایجاد ساختارهای تعدیلی مناسب کشورهای توسعه یافته بیشتری را که نظام‌های بانکی پیچیده‌ای دارند به ستوه در آورده است، بخوبی با اصول تجاری عادت کرده‌اند، و به طوری که خاطر نشان ساختیم، درجات بالایی از شفافیت دارند. چه کشوری بخواهد تاجه حد پیش برود یا خیر که تعدادی از کشورها چنین کرده‌اند. یعنی، مقامات بانک را جوابگوی خسارات وام‌هایی که آنان مسوول آن هستند بدانند. روشن است که لازم است درجه‌ای از مسوولیت فردی وجود داشته باشد. و این هدف اگر مسوولیت سازمانی وجود داشته باشد گسترش داده خواهد شد. من معتقدم که مشوق‌های سود احتمالاً قویترین مشوق‌ها را فراهم خواهد ساخت، اما مطمئناً این مشوق‌ها به نحوی که مورد نظر است (و موجب بالا رفتن مشوق‌ها برای خطرپذیری اضافی یا غارت نمی‌شود)، تعدیل‌ها باید کفایت سرمایه را متمیز کند. اما معیارهای سرمایه باید با «ارزش فرانشیز» وابسته به سودمندی در دست اقدام موسسه جمع آوری شود، و ارزش فرانشیز با قیود معتدل مالی (برای مثال، محدودیت‌هایی بر میزان سپرده) زیاد می‌شود. معلوم شده است که تعدیل کارآمد بانک مستلزم نیازمندی‌های سرمایه و حفظ و نگهداری ارزش فرانشیز هر دو است.

اما مشوق‌ها تنها کفایت نمی‌کند. در حالی که مشوق‌ها کار تعدیل‌کننده را آسان‌تر می‌سازد تعدیل احتیاطی ضروری است. در طراحی ساختار تنظیمی لازم است چندین عامل در نظر گرفته شود. اطلاعات که در دسترس تعدیل‌کننده باشد، ریسک‌های در مقابل اقتصاد، و ظرفیت تعدیلی دولت. اجماعی فزاینده حاکی از آن است که تعدیل موثر در بیشتر اعتبارات وام محلی مستلزم نظارت‌هایی است که ممکن است در بیشتر کشورهای توسعه یافته، از جمله محدودیت و حد سرعت در مورد وام‌دهی املاک و مستعلات «حد سرعت» (به معنای، محدودیت‌های در مورد نرخی که با آن وام‌دهی ممکن است افزایش یابد)، و محدودیت‌هایی درباره در معرض خارجی قرار گرفتن، نه تنها از خود بانک، بلکه همچنین از موسساتی که به آن‌ها وام می‌دهند مناسب نباشد.

به تازگی درباره نقاط ضعف موسسات مالی چین بحث فراوانی در گرفته است و نیاز برای تزریق سرمایه وجود داشته است. سرمایه به منظور حصول اطمینان از آنکه بانک‌ها معیارهای کفایت سرمایه (که نه تنها برای حفظ کارایی موسسات بلکه همچنین حصول اطمینان از آنکه موسسات مشوق‌های مناسب را دارد مهم است) برآورده می‌کنند. اگر تعیین ارزش شبکه بانک‌ها امروزه امکان‌پذیر بود با برآورده کردن معیارهای کفایت سرمایه از طریق تزریق سرمایه نسبتاً آسان می‌بود، سرمایه تامین شده برای بانک‌ها می‌توانست به عنوان یک سرمایه‌گذاری در نظر گرفته شود و با حساب سرمایه مناسب، این سرمایه‌گذاری حتی در بودجه‌های جاری نشان داده نمی‌شود. به علاوه، اگر صحیح انجام شود، چنین مخارجی لزوماً تورمی نخواهد بود، اما فقط از جهت فزونی گذاشتن ضد تورمی که ممکن است از شکست مالی شروع شود و به رکودی در اعتبار منجر شود مانع گردد.

بالاخره، تزریق سرمایه در چین با تنگنای اصلی‌ای که با اقدامات مشابهی در اقتصاد بازار مواجه می‌شود. یعنی، خطر اخلاقی‌ای که از یک خلاف قاعده ناشی می‌شود روبه رو نمی‌گردد. دلیل این کار به علت آن که بانک‌های سوسیالیستی بانک محسوب نمی‌گردند مربوط می‌شود: وام‌های بدنه براساس اصول تجاری بلکه بر دستورالعمل‌های دولت انجام گرفت و دلیلی وجود ندارد که بانک‌ها را برای انجام ندادن آنچه که قرار بود تحت رژیم

سابق انجام دهند مجازات کرد. همین که رژیم بر بنیاد جدید تجاری عهده دار امور شده، به بانک‌ها باید برای شروع با یک ترازنامه تازه فرصتی داده شود و نه با ترازنامه‌های محقرانه‌ای که آن‌ها به ارث برده‌اند. روند سرمایه‌گذاری مجدد مستلزم مدیریت سنجیده است به هر حال قبل از پرداختن به تزریقات عمده سرمایه، سیاستگذاران لازم خواهد بود به یقین اندازه سوراخ در ترازنامه‌ها را بدانند و یقین حاصل کنند که روش‌های قدیمی وام‌دهی کنار گذاشته شده باشد. در غیر این صورت، سرمایه‌گذاری مجدد گران و تورمی تمام خواهد شد و اگر مشوق‌ها به حد کافی تغییر نکرده باشد. نهایتاً عبت خواهد بود. و باید روشن شده باشد که سرمایه‌گذاری مجدد، خلاف قاعده یک واقعه یکبار برای همیشه است، لزوماً به عنوان بخشی از انتقال به نظام مالی براساس بازار بوده اما بخشی از خود آن نظام نیست.

اما سوراخ در ترازنامه ممکن است کاملاً بزرگ باشد، به طوری که ارزش دارایی‌ها ممکن است کمتر از آنچه که متعلق به سپرده‌گذاران است باشد. از آن رو که سپرده‌گذاران پول خود را در بانک‌ها تحت این باور که بانک‌ها موسسات دولتی‌اند، لذا اعتبار حکومت در خطر است.

بار دیگر، خطر اخلاقی وجود ندارد، زیرا دلیلی برای این تصور که سپرده‌گذاران باید در نظارت موسساتی که در آن پول به ودیعه گذاشته‌اند بیشتر باید دقت کرده باشند وجود ندارد. بدین ترتیب، یک ضمانت کاملاً خلاف قاعده برای سپرده‌گذاران هم موجه می‌شود و هم مطلوب است، و این مستلزم تزریق بیشتر سرمایه به درون نظام بانکداری می‌شود. واقعاً، بخشی از کاری که به آنان واگذار شده فاینانس کردن خسارات بنگاه‌های بدون سوددهی تحت مالکیت دولت بوده است. از این چشم‌انداز، آنچه که واقعا روی می‌دهد آن است که خسارت بنگاه‌های تحت مالکیت دولت که قبلاً در اختفاء بود شفاف‌تر می‌شود.

اما در این مورد روشن است که مساله ریشه دار فقدان سرمایه نیست. مساله ریشه‌دار آن است که بانک‌ها بر اصول و موازین تجاری اداره نمی‌شدند، احتمالاً استعداد انجام چنین کاری را نداشتند و فاقد مشوق‌های مناسب بودند.

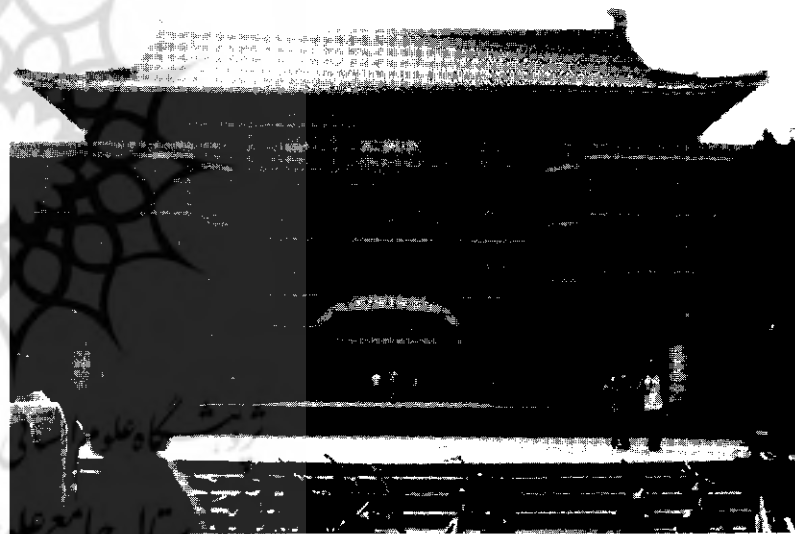
بلون اصلاحات بیشتر به منظور بهبود بخشیدن این مشوق‌ها، تزریق سرمایه به تنهایی مساله را حل نخواهد کرد. اما سایر اصلاحات معنای بیشتری دارد مبنی بر آنکه اگر بانک‌ها بر وام‌دهی بر اصول تجاری بافشاری کنند، آنگاه اعتبار دادن به بسیاری از بنگاه‌های تحت مالکیت دولتی نابود خواهد شد. اگر این موضوع اتفاق افتد، یا یارانه‌ها لازم است تصریح شده یا بنگاه‌ها بسته شوند. اما یارانه‌ها کارآمد نخواهند شد مگر آنکه درآمد بیشتری وجود داشته باشد (بر گردیم به نکته اولی که بدان اشاره کردم)، و با بستن بنگاه‌ها خطر عدم اشتغال را بالا می‌برد. مگر آنکه بنگاه‌های جدیدی ایجاد شوند (بر گردیم به نکاتی که در دو بخش قبلی بدان اشاره شد).

اجازه دهید چند کلمه‌ای بیشتر درباره روند سرمایه‌دانش به بانک‌ها و تجدید ساختارشان بگویم. در کشورهای غربی که با چنین مسایلی روبه رو می‌شوند تنوعی از روش‌ها به کار گرفته شده است. از برداشتن دارایی‌های بد از ترازنامه‌ها تا تزریقات سرمایه تا ادغام و تملک. طراحی این تجدید ساختارها با نگرانی‌هایی درباره حفظ و نگهداری سرمایه اطلاعاتی / سازمانی نظام بانکی، درباره تضمین آنکه مدیران بر خلاف قاعده عمل نمی‌کنند (که مساله خطر اخلاقی را به وجود می‌آورد یا وخیم‌تر می‌سازد)، درباره تأمین ساختار مشوق درست و ادامه آن و درباره تأثیر بودجه‌ای بر خلاف قاعده عمل نکنند. همان طور که قبلاً اشاره کردم، تراز نگرانی‌ها در چین مشخصاً از جاهای دیگر متفاوت است. کانون اصلی برای چین باید درباره

تامین مشوق‌های درست در حال جلو رفتن باشد نگرانی‌ها درباره سرمایه اطلاعاتی ممکن است اهمیت کمتری داشته باشد (زیرا بانک‌ها در امر نظارت و گزینش بدان حد درگیر نشده‌اند، و بنابراین به همان کیفیت پایگاه اطلاعات را نساخته‌اند)، در حالی که تاثیر بودجه‌ای و موضوعات خطر اخلاقی، همان طور که من خاطر نشان ساختم، اساساً متفاوت است زیرا تا حدی حکومت بانک‌ها و بنگاه‌های غیر عملکردی را هر دو دارا می‌باشد.

بدین ترتیب بخش اصلی راهکار باید انتقال «وام‌های بد» وابسته به بنگاه‌های تحت مالکیت دولت به خارج از بانک‌ها باشد. بهای پرداخت شده برای این «دارایی‌های بد» کمتر از آنچه باید در معاملات تجاری باشد مورد نگرانی است زیرا آنچه در جریان است تا حد بسیاری و جوه عمومی خسارات گذشته را جبران مالی خواهد کرد. می‌توان بحث کرد که تلاش برای ارزیابی منصفانه بازار - که به نوبه خود مستلزم تجدید ساختار همزمان موسسه همچنین محقق ساختن تعهداتی مربوط به یارانه‌ها است. نشانی برای ارزیابی عملکرد «بانک در حال تسویه حساب» فراهم خواهد ساخت. اما مشکل کار این تجدید ساختار همزمان در مورد تعداد بسیاری از موسسات مورد نظر باید ما را واقع بین سازد. احتمال ارزیابی‌های دقیق وجود ندارد.

در آوردن وام‌های بد از دفتر ممکن است بانک‌ها را قادر سازد برای آینده توجهشان را متمرکز سازند. اما در آوردن وام‌های بد از دفاتر مسایل را حل



نخواهد کرد، مخصوصاً اگر وام‌ها تنها با ارزش بازار عادلانه جبران شوند. بعد از همه، مساله بنیادی آن است که این وام‌ها بدون بازده‌اند و چشم اندازهای بازدهی سریع، مخصوصاً در میان کسادی اقتصادی ناامید کننده است. بدین ترتیب نوعی از سرمایه گذاری مجدد مورد لزوم است. ممکن است در انجام دادن چنین کاری به منظور سعی در صرفه جویی: به منظور فراهم ساختن حداقل سرمایه گذاری، از بابت بیم از درگیری‌های بودجه‌ای تمایلی وجود داشته باشد. اما چنین دلواپسی‌هایی ممکن است بی جهت باشد. هزینه‌ها تا اندازه‌ای مربوط به سرمایه گذاری بوده، تا اندازه‌ای مربوط به پرداخت یک بدهی از موعد پرداخت گذشته (مخفی) است. اما به هر صورت نباید آن‌ها را به عنوان بخشی از بودجه جاری عملیاتی تلقی کرد. بعلاوه اثر در مورد تقاضای کل احتمالاً از دیگر طبقات هزینه‌ها (نظیر حقوق کارکنان دولت)، مخصوصاً اگر دولت سیاست پولی را به دقت ممیزی کند مشخصاً متفاوت است. تزریق سرمایه از آنچه که ممکن است انقباض بزرگی که از شناسایی وام‌های بدون بازده به دنبال خواهد داشت: و موارد پولی متناسب

می‌توانند تضمین کنند که به نقدینگی اضافی منجر نمی‌شود. چین در وضعیت مخصوصاً خوبی برای جذب این بدهی آتی قرار دارد زیرا بده کاری اش بسیار پایین است. (به یاد داشته باشید که تمامی آنچه که در جریان است درکی از بدهی‌های ضمنی است، بدان معنا، افزایشی در بدهکاری واقعی وجود ندارد).

در بسیاری از اقتصادهای سرمایه‌داری، نگرانی بیشتری خواهد بود، قرض گرفتن دولت به منظور تامین مالی سرمایه مجدد بانک‌ها امکان دارد میزان بهره و بدین ترتیب تجمع سرمایه گذاری خصوصی را به بالا رفتن سوق دهد. اما بار دیگر، با سیاست پولی مناسب از این موضوع می‌توان بیش از حد ممانعت به عمل آورد. در واقع، اگر بانک‌ها به دولت پول قرض دهند که با آن دولت بتواند سهامی ایتباع کند (بعداً به عموم فروخته شود) وضعیت مالی بانک‌ها تقویت خواهد شد؛ و با تنظیم ذخیره قانونی یا به کارگیری در عملیات بازار آزاد، مقامات پولی می‌توانند اطمینان حاصل کنند که باتراز نامه بهبود یافته، سطح مطلوب وامدهی، و نه بیشتر را می‌توان حمایت کرد. نکته مهم آن است که بدون سرمایه کافی مسایل به سرعت می‌توانند مجدداً ظاهر شوند و مشوق‌ها و اعتماد در نظام بانکی را خدشه دار سازند.

شفافیت در یارانه‌ها بنا به دلیل دیگری مهم است: در صورت برخی از اقتصادهای در حال گذار، زمانی که یارانه‌های نهانی تامین مالی بانک به عنوان جانشینی برای یارانه‌های علنی دولت ممنوع شد، شکلی از یارانه جدید و حتی تبعیض آمیز: بدهی پس افتاده ظهور کرد. زمانی که عواید از مخارج «اجباری» برای دستمزد، برق و سایر داده‌ها عقب افتاد، برخی از تعهدات را نمی‌توان به راحتی برآورده ساخت. پیامدها فاجعه‌انگیز بوده است، به طوری که اگر موسسه‌ای صورت حساب هایش را پرداخت نکند سایرین مجبورند نیز چنین کنند. اقتصاد به درون روابط پایایی با تمامی بازدهی‌های کم لازمه آن، فرو رفته است. بیرون آمدن از آن راحت نخواهد بود. چین باید با تمام وجود از آن اجتناب کند، یارانه‌های علنی بسیار ارجمتر است حال هر چه که می‌خواهد با ظاهر بودجه‌های جاری بازی کند.

در نهایت، موضوع اصلی در بخش مالی حاکمیت است: چگونه تضمین حاصل شود که بانک‌ها مشوقی برای اجرای نقش‌های حیاتی‌شان در اقتصادی بازاری دارند، چگونه تضمین حاصل شود که آنان با پیچیدگی‌های سخت بودجه به طور واقعی روبه رو می‌شوند، چگونه این آگاهی را که آنان «بسیار بزرگند که دچار شکست شوند» از تاکید مجدد دلواپسی‌های سیاسی درباره هزینه‌های عدم اشتغال و منجر شدن به وام‌های ضعیف و یارانه‌های نهانی اجتناب کنند. کشف چگونگی این کار به بهترین وجه انجام شود خودش به تنهایی موضوعی برای سخنرانی خواهد بود، اما گامی اصلی ممکن است حصول اطمینان از این موضوع باشد که هیچ بانک منفردی در حقیقت بیش از حد بزرگ نیست که شکست بخورد.

ساختار مجدد مالی برای جلوگیری از بحران اهمیت دارد. اما اگر چین قرار است گام سریع‌اش از گذار را حفظ و نگهداری کند باز هم اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. تبدیل بنگاه‌های تحت مالکیت دولت و بهبود در وضعیت مالی دولت مستلزم کارآفرینی و جذب این کارگران توسط کارآفرینان جدید، و گسترش کارآفرینان پویا در سراسر اقتصاد است. اما این روند ایجاد شغل نیازمند تامین مالی است. در واقع من بسیاری از موفقیت ایالات متحده را در خلق میلیون‌ها و بیلیون‌ها شغل جدید در طول شش سال گذشته به بالندگی موسسات مالی مان - که به نوبه با اصلاحاتی که در ۱۹۸۹ شروع شد که (در میان سایر اقدامات) مشخصاً تراز نامه‌های بانک‌ها را تقویت بخشید حمایت شده است منتسب می‌دانم.

## اصلاح نگاه‌های تحت مالکیت دولت

در ارتباط با هر اصلاحی که من امروز بحث کرده‌ام بحث اصلاح نگاه‌های تحت مالکیت دولت است. به نحوی، ممکن است تعجب آور به نظر آید که بخشی که به نظر می‌رسد اهمیتش را درون اقتصاد کلی از دست می‌دهد باید اهمیت فزاینده‌ای درون دستور کار اصلاحات قرار گیرد. این حقیقت که اهمیت کمتر شده است بدان معناست که کار به عهده گرفتن این اصلاحات امروزه بسیار آسان‌تر از آنچه که سابقاً بود به نظر می‌رسد. قلمرو برای تولید اشتغال به منظور جذب کارگرانی که در روند بازسازی به طور گریزناپذیری از کار برکنار می‌شوند وجود دارد. درست بین سال‌های ۱۹۹۵ و ۱۹۹۷ برای مثال، کل کارکنان صنعتی نگاه‌های تحت دولت به ۳/۶ میلیون نفر تنزل پیدا کرد، در طول همین دوره، اما اشتغال بخش خصوصی به حدود ۱۲ میلیون رسید و اشتغال کلی بیش از ۱۶ میلیون بود، به رغم آنکه در اوضاع نگاه‌های تحت مالکیت دولت ضرر و زیان وجود داشته است. چنانکه قبلاً اشاره کردم ترغیب به پویایی این موسسات جدید کارآفرین با اقتباس اصلاحات به هم پیوسته‌ای که برای اینجا در نظر گرفته‌ام اهمیت دارد.

هر چند که مشاغل جای دیگری در اقتصاد در حال ایجاد شدن است، تامین پشت گرمی برای اصلاحات نگاه‌های تحت مالکیت دولت، نباید میدان و هزینه‌های بالقوه تجدید ساختار را دست کم گرفت. منافع خالص گزارش شده به طور رسمی جمعاً در چند سال گذشته به نصف تنزل پیدا کرده است و در حقیقت برای پنج ماه نخست ۱۹۹۸ منفی هستند. بسیاری از وامدهی‌های نگاه‌های تحت مالکیت دولت، چنانکه اشاره کرده‌ام بر اساس سیاست بوده و یارانه‌ای نهانی برای آن بخش را تشکیل می‌دهد. بزرگی یارانه چقدر است؟ ظاهراً بسیار بزرگ، هر چند اتخاذ مقررات صحیح غیرممکن است. به عنوان یک نشان ما می‌توانیم به اندازه کلی وامدهی به نگاه‌های تحت مالکیت دولت از بانک‌های محلی نگاه کنیم که در ۱۹۹۵ تا ۱۹۹۷ حداقل به ۵ تا ۶ درصد تولید ناخالص ملی بالغ می‌شد و شاید بیشتر جمع وام‌های برجسته به نگاه‌های تحت مالکیت دولت بنا بر برآوردمان حدود ۶۸ درصد کل تولید ناخالص ملی بوده است. یک شاخص که بسیاری از وام نگاه‌های تحت مالکیت دولت در حقیقت به معنای بازپرداخت نیست کیفیت موجودی اوراق بهادار است. حتی مطابق با برآوردهای رسمی، که در تمامی کشورها به کوچک شمردن این نوع مساله متمایلند، وام‌های بدبه بخش نگاه‌های تحت مالکیت دولت هشدار از ۲۰ درصد تولید ناخالص ملی بالغ می‌شود. در رویدادی غیرمترقبه که دولت مجبور گردید تمام وام‌های بد را متقبل شود، بدهی تراکم دولت بیش از دو برابر، به حدود ۳۵ درصد تولید ناخالص ملی می‌شد. (توجه کنید که این سطح هنوز وقتی که با عدم بدهی عمومی در دیگر کشورها مقایسه شود هنوز قابل کنترل و معقول است.)

این ارقام خطوط کلی ابعاد تجدید ساختاری را که ضروری خواهد بود ترسیم می‌سازد. چند وظیفه وابسته به بازسازی وجود دارد. چین هم اکنون به برخورد کردن با وظیفه پیچیده کمک کردن به نگاه‌های تحت مالکیت دولت به منظور ساطع کردن مسوولیت برای خدمات اجتماعی و مسکن، چنانکه قبلاً بحث کردیم، شروع کرده است. غیر از این اخیراً توجه به روندی قیاسی به آنچه که اخیراً در ایالات متحده «کوروپورازیشن» می‌نامیم متمرکز شده است. یعنی، برقراری درگیری‌های سخت بودجه، اقدامات خوب ذیحسابی و حاکمیت موثق همراه با مدیریتی جوابگو. این اصلاحات ممکن است در حقیقت راهی طولانی به سوی بهبود عملکرد نگاه‌های تحت مالکیت دولت برود مخصوصاً اگر دولت بتواند فشار به کاهش یارانه‌ها را تا درجه‌ای که ثبات اجتماعی و ملاحظات توزیع درآمد اجازه دهد حفظ و نگهداری کند.

اجازه دهید به اختصار به موضوعات یارانه و حاکمیت بپردازم. اول، تا حدی که چین بخواهد اهداف اجتماعی را از طریق وام‌های سیاستی ارتقا دهد، حیاتی است که آن وام‌ها بر اساس تجاری انجام گیرد. سرمایه مجدد را باید به عنوان بخشی از یک گذار به نظامی بازار محور، نظامی که در آن سرمایه‌های بیشتری رخ نخواهد داد. اما حتی جوامعی با نظام‌های بانکی محور بازاری موثق استفاده‌هایی از وام‌های بیمه به عمل می‌آورند. برای مثال، وام‌هایی که تحت ماده سرمایه گذاری جامعه در ایالات متحده فراهم شد، که اعتبار را به سمت جوامعی که خدمات کمی داشته‌اند هدایت می‌شود. آن وام‌های بیمه لازم است که بر اساس میزان نسبتاً کوچکی ادامه یابد، به طوری که با بهره برداری هموار بازار تداخل نکند؛ مفروض بر این مقیاس و موقعیت تجاری، به هر حال، بانک‌ها راه‌هایی پیدا کرده‌اند تا این وام‌ها سازند. به عنوان اولین گام به سمت این هدف، چین لازم است تا حداقل در امتداد جاده‌ای که چین قبلاً نقشه‌اش را کشیده پیشرفت کند، با ساختن دیواری آتشین بین وام‌های سیاستی و وام‌های بر اساس تجاری برای آن‌هایی که بانک‌ها مسوولیت کامل را به عهده گیرند.

ذکر نکته دومی درباره یارانه‌ها: تمایلی واقعی به منظور تلاش برای جانشین ساختن شکلی از یارانه نهانی به جای دیگری وجود خواهد داشت. همین که یارانه‌های حاصله از طریق نظام بانکی بلوکه شوند، موسسات در پی یارانه‌ای به شکل تجارت حمایت شده خواهند بود که در صورت اعطای احتمالاً می‌تواند تمامی تلاش اصلاح کم اهمیت کند.

اکنون اجازه دهید چند کلمه‌ای درباره حاکمیت بگویم. وضع کردن محدودیت‌های سخت بودجه به وضوح گام اول و مهمی در اصلاحات است. دومین گام تغییری در ساختارهای حکومت است. (توجه داشته باشید که پیش درآمدی در هر دو مورد برقراری معیارهای حسابرسی است. به طوری که ارزیابی‌ای دقیق از وضعیت مالی نگاه‌ها امکان‌پذیر است.) تاکنون، ما درباره تغییراتی در ساختارهای حکومت در روند گذار ذخائری از تجارت را داریم اما متأسفانه برای ابطال کردن فرمول سحرآمیزی برای موفقیت ما شاید ثروت بیشتری از تجارت داریم که همراه با گره‌ها و مشکلاتی همراه است. محول کردن کارهای دولتی به مدیران و کارگران غالباً به راحتی به نظارت غیر مدبرانه مدیرانی که از مقامشان سوء استفاده می‌کنند تا دارایی‌های را به ضرر نگاه، کارگران و اقتصاد به یغما ببرند منجر می‌شود.

آیا فروختن سهام نگاه‌ها تفاوت بسیاری خواهد داشت؟ تا آنجایی که تعداد سهام کمتر از سود تحت نظارت باشد، فهمیدن آنکه چگونه حکومت یکپارچه بسیار تغییر خواهد یافت مشکل است، مگر آنکه طرفی خارجی با منافع مکتسبه‌ای وجود می‌داشت آن هم با این اطمینان که مدیران به اصول حسابرسی و منافع گزارش شده به نحو صحیح پایبند می‌بودند. به عبارت دیگر، تا آنجایی که حکومت سهم بزرگی را حفظ و نگهداری کند، مگر آنکه یک سهامدار منفردی تقریباً با بزرگی متناسوبی وجود داشته باشد، آنگاه دولت می‌تواند هنوز هم تحت کنترل باشد. دور شدن از نظارت دولت ممکن است فروش عملاً تمامی سهام را ضروری سازد - هر چند مالکیت را می‌توان به دیگر موسسات «اجتماعی» مثل صندوق بازنشستگی محول کرد. تجربه در دیگر کشورها نشان می‌دهد که مدیریت وقتی که سرمایه گذار «راهبردی» بزرگی غالباً با دانش فن آوری و بازار وجود داشته باشد بر مدیریت بیشتری تأثیر را می‌گذارد. اما در صورتی که تمامی سهام به این سرمایه گذار «راهبردی» فروخته شود الزامی است که نظامی حقوقی وجود داشته باشد که سهامداران اقلیت را از اکثریت (یا حتی سهامداران اکثریت را از مدیریت) حمایت کند، تجربه‌ای که چند کشور



معدود به طور تاسف باری در حال ترک آن بوده‌اند.

بیشترین عناصر تجدید ساختار بنگاه‌های تحت مالکیت دولت تاکنون بخوبی فهمیده شده و من قبلاً به چندین مورد از این‌ها اشاره کرده‌ام. جدایی خدمات اجتماعی فراهم شده توسط بنگاه‌ها از خط اصلی تجارتشان ما را قادر می‌سازد تا چگونگی عملکرد وظایف اصلی‌شان را برآورد کنیم. در برخی موارد، عملکرد آنقدر پایین خواهد بود و چشم اندازه‌ها برای تجدید ساختار بسیار تیره و تار، که حق انتخاب اصلاح آخرین راه خواهد بود. در نهایت بسیاری از هم‌اکنون بهره می‌برند، حتی اگر با مخارج اجتماعی تحت فشار باشند. هنوز ممکن است محلی برای بهبود باشد، اما این بنگاه‌ها بار سنگینی نه بر نظام مالی و نه دولت نخواهند بود. در میانه، قضاوت‌های مشکلی فرا می‌رسد، مواردی که تجدید ساختار ممکن است امکان‌پذیر باشد. تجارب در بعضی جاها نشان داده است که محدودیت سخت بر بودجه - بدان معناست که نه تنها یارانه‌ها را محو کرده بلکه همچنین وام‌های ضعیف را حذف کند. برای فراهم ساختن مشوق‌هایی برای تجدید ساختار اهمیت دارند. در برخی موارد، مساله ممکن است کارایی نباشد. شاید موسسات با تبدیل داده‌ها به بازده‌ها کار خوبی انجام می‌دهند. مثلاً در مورد دستمزدها به کارکنان بالاتر از دستمزدهای بازار می‌پردازند (حتی اگر خود دستمزدها به نظر کم به نظر رسد) اما دولت لازم است بپردازد چرا می‌باید عامه مردم به طور کلی فشار تامین دستمزدهای بالایی بازار را به منظور انتخاب گروهی از کارگران را تحمل کنند، مخصوصاً وقتی که در غیر آن صورت ممکن بود سرمایه‌گذاری‌هایی را موجب شود که می‌توانست عده‌ای را از فقر بیرون آورد؟

اما جنبه دیگری از تجدید ساختار وجود دارد که توجه چندانی بدان نشده است. بسیاری از بنگاه‌های تحت مالکیت دولت شدیداً نسبت‌های بدهی - برابری بالایی دارند که برخی حتی از مقادیر اعلام شده در کشور کره فزونی دارد. نسبت‌های بدهی - برابری ممکن است شرکت‌های سهامی را آسیب‌پذیر سازد؛ تغییرات اندکی در اوضاع اقتصادی نظیر قیمت‌هایی که آنان برای کالاهایی که آنان می‌فروشند، یا تقاضای بازار است یا افزایش‌های اندکی در میزان بهره می‌توانست انجام تعهداتشان را برای آن‌ها غیرممکن می‌سازد. در گذشته این مساله‌ای مشکل نبود: با وام دهی غیر تجاری وام‌های جدید را همیشه می‌شد گرفت. به عبارتی دیگر، با دولت «دارایی» شرکت (تامین‌کننده برابری) وام دهنده پول (از طریق بانک‌ها)، نسبت بدهی - برابری اهمیت اندکی داشت زیرا به طور مستقیم یا غیرمستقیم دولت خود تامین‌کننده سرمایه بود. حتی اگر قوانین خوش کارکرد ورشکستگی وجود داشته یک ورشکستگی به سادگی به معنای «تبدیل» مالکیت از دولت مستقیماً به دولت، به طور غیرمستقیم، به عنوان مالکین بانک‌ها بود (البته، موسسات حایز اهمیت اند و حقیقت آن که دولت بانک‌ها را «مالک است» و بنگاه‌های تحت مالکیت دولت آن تغییر دادن موسسات را مسوول بنگاه‌ها می‌داند - و بدین ترتیب افرادی که مستقیماً ذی حساب‌اند. می‌توانند منافع مشخصی داشته باشند).

اما چنین که گذاری را به اقتصاد سوسیالیست بازار رقم می‌زند نسبت بدهی - برابری اهمیت خواهد داشت و بسیار هم مهم است. کره شاید در حال یادگیری این درس به روش مشکلی است. شرکت‌های سهامی کره قادر بودند با نسبت‌های بدهی - برابری بالایی عمل کنند، تا آنجایی که روابط نزدیک تجارت دولت و تمهیدات موسسه مالی، دولت با ارایه یک «طرح تفصیلی» آرام مسایل مالی در صورتی که بروز کند، تضمین می‌کرد. اما همین که روابط معاملات آزاد ایجاد می‌شد - غالباً به عنوان نشانی از یک اقتصاد بازار سنجیده‌تر ذکر

می‌شد. نسبت‌های بالایی برابری بدهی باقی می‌ماند اما ظاهراً بیمه تضامنی دولتی وجود نداشت. هزینه بحران بعدی تازه اکنون ظاهر می‌شود.

بار دیگر، حقیقت آنکه در چین دولت هم مالک است و هم وام دهنده (به طور غیرمستقیم) روش آسانی را فراهم می‌سازد: بدهی - برابری با هم عوض می‌کنند، که باید برای مذاکره آسان باشد. این معاوضه‌ها لازم است زود به اجرا درآیند و باید یکی از وظایف اصلی ارایه شده به نمایندگی و مسوولیت اداره «وام‌های بد» بنگاه‌های تحت مالکیت دولت باشد. در جریان کار، ارزش وام‌ها به ناچار ثبت خواهد شد، و یارانه مستقیمی به عامل تجدید ساختار ممکن است ضروری باشد.

### ترازنامه ملی

من می‌خواهم به دو موضوعی که با آن‌ها این سخنرانی را شروع کردم بازگردم. اولین موضوع آن بود که به رغم بحران عمده‌ای که بسیاری از کشورهای منطقه امروزه با آن مواجه هستند معجزه در شرق آسیا واقعی بود. دومین موضوع آن بود که چین با مجموعه‌ای از مسایل مهم وابسته مواجه شده است: پیشرفت در هر یک مستلزم حرکت به جلو است و موفقیت در یک زمینه دیگر موفقیت‌ها را تسهیل خواهد بخشید.

دامنه مسایل - بدهکاری عظیم شرکت‌ها، ضررهای مداوم بنگاه‌های تحت مالکیت دولت، ضعف‌های نظام بانکی - این تصور را ایجاد کرده است که یک بحران ملی ورشکستگی قریب الوقوعی وجود دارد، مگر آنکه فوراً اقدامی عاجل به عمل آید. اما هر چند لازم است چین اقدامات معینی به عمل آورد قرار دادن موضوعات در دور نمایی خاص ضروری است.

مهم‌ترین روش کسب این دورنما نگاه کردن کلی به این کشور از نقطه نظر یک ترازنامه ملی است. در طول دو دهه گذشته، تجمع عظیم دارایی‌ها - سرمایه فیزیکی سرمایه انسانی، و سرمایه دانش وجود داشته است. کشور بی‌اندازه ثروتمندتر از گذشته‌ای نه چندان دور است. این‌ها دستاوردهایی واقعی‌اند که می‌توانند و باید پایدار باقی بمانند. در آینده این دارایی‌ها همراه با دارایی‌های آتی که در نتیجه میزان بالا و پایدار پس انداز انباشته خواهد شد. برای چین درآمدهای بیشتر و بیشتری را تولید خواهد کرد، مشروط بر آنکه این منابع به طور مؤثر تخصیص داده شوند و اقتصاد کلان بخوبی اداره شود. پس چگونه می‌تواند مساله عمده‌ای وجود داشته باشد؟ پاسخ بدین سوال به ناچار در ارتباط با مطالبات در مورد جریان‌های درآمد آتی است. در اقتصادی خوش کارکرد، همراه با نظام مالیاتی و نظام مالی خوب، مطالبات بردارآمد متناسب با درآمد موجود است. ورشکستگی هنگامی روی می‌دهد که تعهدات پرداخت (از وام‌ها) از ظرفیت پرداخت آن مطالبات فزونی گیرد.

برای چین، همچون دیگر کشورهای بسیاری، دو نوع مطالبه در آینده وجود دارد. حقوق بانکنشینان و سایر مستمری‌ها و بازپرداخت سپرده‌ها در نظام بانکی. مسایل همراه با دو مطالبه به بنگاه‌های تحت مالکیت دولت مربوط می‌شود: اوضاع تغییر یافته اقتصادی ممکن است کار را برای بسیاری از بنگاه‌ها مشکل سازد که انتظارات بانکنشینان شان یا بازپرداخت وام‌ها را به بانک‌ها مشکل سازد و بعد موجب اثرات منفی توانایی بانک‌ها را برای برآورده ساختن تعهداتشان به سپرده گذاران می‌شود.

در این مقطع، تلاش برای ارزیابی آنکه چه کسی برای مسایل قابل سرزنش است فایده چندانی ندارد گذاری از دامنه آنچه چین متعهد شده تغییرات عمده‌ای در قواعد بازی نشان می‌دهد که همه با آن سازگار نشده یا در موقعیتی هستند که به سرعت با محیط جدید سازگاری یابند. موضوع اصلی خلق سریع ساختارهایی است که مشوق‌های درستی که به جلو برود تامین

## پشتیبانی اقتصادی کلان برای اصلاحات اقتصادی کلان

در این سخنرانی من درباره سیاست اقتصادی کلان کم گفته‌ام، زیرا تا اندازه‌ای در سالیان اخیر به خوبی اداره شده و تا اندازه‌ای موضوعات به طور گسترده‌تری فهمیده شده است. اما به جد می‌خواهم چیزی درباره ارتباط سیاست اقتصادی کلان و اصلاحات اقتصادی خرد بگویم. انجام و تکمیل اصلاحات در هر زمانی کار مشکلی است؛ در میانه یک بحران اقتصادی تقریباً می‌شود گفت امری غیرممکن است. تمامی مسایلی که من بدان اشاره کرده‌ام با رکود اقتصادی عمده‌ای روبه‌رو خواهد گذاشت. مشکل بیکاری و شبکه ایمنی افزایش داده خواهد شد؛ عواید دولت کاسته خواهد شد؛ وام‌های بدون بازده افزایش می‌یابد. همچنین باید درک کرد که عدم تقارن‌هایی وجود دارد: مشکل بازیافت ممکن است مرتبه‌ای از دامنه بزرگتری از حفظ و نگهداری اقتصاد بر ساختار نسبتاً پایداری به سختی همان وظیفه باشد. بحران در شرق آسیا چالش‌هایی در سراسر دنیا مخصوصاً چین مطرح می‌سازد. چالش چین حفظ و افزایش تقاضای محلی است. آراستن برای رشد از دست رفته صادرات ناشی از رکود در شرق آسیا و جاهای دیگر. البته ابزارهایی وجود دارد. سیاست‌های مالیاتی و اعتبار، برای مثال برای افزایش صادرات بدون توسل به تضعیف پول، و این فرصت‌ها لازم است کشف شوند. در جست‌وجوی لحظه مناسب اقتصادی کلان، چین نیاز خواهد داشت

سازد و انتقال را به طریقی که ثبات اجتماعی و اقتصادی را، حتی همچنان که موسسات قدیمی تغییر می‌یابند و موسسات جدیدی ایجاد می‌شود ادامه دهد. همچنان که قبلاً گفتم موضوعات خطر اخلاقی بدون تردید در این لحظه اهمیت کمتری دارد تا از آنچه که در اقتصاد بازار دارند. به علاوه، حقیقت آن که بانک‌ها و بنگاه‌های تحت مالکیت دولت در واقع به طرق متعددی ممکن است راحت‌تر با مساله کنار آیند تجدید ساختار مستلزم آن نیست که از تمامی مردم پول بگیرد و آن را در جیب‌های خصوصی بریزد، اما بلکه پول را از جیب دولت به جیب دیگری انتقال می‌دهد. این دو نکته اهمیت دارند و غالباً توسط کسانی که به حساب‌های مالی به سادگی نگاه می‌کنند و ساده لوحانه چین را با کشورهای، مثل کره مقایسه می‌کنند نادیده گرفته می‌شود.

بنابراین، دولت برای انجام یا تکمیل تعهدات مسوول است و خواهد بود. تعهداتی که از طرف بنگاه‌های تحت مالکیت خودش و بانک‌های دولتی انجام گرفته است. اما اگر قرار باشد این تعهدات تکمیل شود، باید عوایدی داشته باشد، باید قادر باشد از جریان درآمد ملی، عواید کافی به منظور تکمیل و اجرای تعهدات سپرده‌گذاران و (شاید با کمی تغییر) انتظارات مستمری بگیران امروزی و آتی را متناسب سازد. این موضوع مرا به اولین اصلاحات مهم وابسته‌ای که اشاره کردم بر می‌گرداند: دولت باید منابع قوی درآمد را توسعه دهد.

مقدار عواید جدید مورد لزوم به شکاف بین آنچه که بنگاه‌های تحت مالکیت دولت قول می‌دهند و آنچه که آنان بتوانند ایفا کنند بستگی دارد. در اصل ما می‌توانیم اندازه شکاف امروز را تعیین کنیم، اما علامت سوال واقعی به اندازه شکاف‌های آتی مربوط می‌شود. اگر شرکت‌های تحت مالکیت دولت به ایجاد تعهداتی فراتر از آنچه که بتوانند انجام دهند ادامه دهند، آنگاه فشار افزوده مستلزم میزان مالیاتی بالاتری در آینده خواهد بود. سرعت انتقال اندازه این فشارهای آتی را تعیین خواهد کرد. موازنه عوامل گوناگونی برای رسیدن به بهترین ترکیب وجود دارد. گذار سریع‌تر فشار بیشتری بر اقتصاد امروزی قرار می‌دهد و گذار کندتر فشار بیشتری در آتیه قرار می‌دهد. اما نهادهای مجانی وجود نخواهد داشت. فکر آنکه وجود دارند یا پنهان کردن اندازه پرداخت‌های آتی که لازم است صورت گیرد فایده‌ای ندارد. در واقع، شفافیت گام مهمی در اندیشیدن از طریق عوامل گوناگونی که به ترکیب مناسبی برسد و اتخاذ تصمیمات منطقی‌تر است.

دولت ممکن است بخواهد به کمک کردن مالی به مجموعه‌ای از بنگاه‌ها ادامه دهد، اما دولت باید این یارانه‌ها را علنی سازد و با مجبور کردن بانک‌های کشور برای تامین یارانه‌های نهانی، گذار به بانکداری تجاری رادست کم نماند. این امر ممکن است مستلزم قرض گرفتن دولت باشد، قرض گرفتن دقیقاً روش شفاف‌تری از درک آنست که در آینده، دولت ناچار خواهد بود درآمدها را برای پرداخت تصمیماتی که امروزه گرفته بالا ببرد. اما اسباب زحمت آتیه آنجا هستند، چه رسماً درک شود چه نشود و رسیدگی به آن‌ها این الزامات در آینده بسیار آسانتر خواهد بود اگر هم اکنون در فضای باز قرار گیرند. همچنین لازم نیست که این قرض گرفتن دولت لزوماً تورمی باشد. در واقع، در شرایط واقعی قرض گرفتن کاری بیش از درک تعهداتی که در گذشته در ضمانتنامه‌های دولتی به قرض گیرندگان ضمنی بوده است، نمی‌کند. حسابرسی درست و کامل ترازنامه دولت در واقع تفاوتی را نشان نمی‌دهد، اما فقط یک اقتصاددان ورزیده می‌توانست به آنچه که واقعاً انجام می‌گیرد پی ببرد و نبود شفافیت می‌تواند به نبود وضوح در اخذ تصمیمات موثر باشد.



این حقیقت را که منابع آزادانه بین بخش صادرات و تقاضای محلی جریان پیدا نمی‌کند را به حساب آورد با سیاست‌ها باید تلاش شود نه تنها سطح بالایی از تقاضای انباشته را حفظ کرده بلکه همچنین تعادلی در ترکیب‌اش حفظ کنند، هر چند حوزه عظیمی برای تغییر دادن موازن گسترش اجزای متفاوت تولید ناخالص ملی وجود دارد. از نیازهای بزرگ به وضوح برای سرمایه‌گذاری و کاهش فقر درون چین حاکی بر آن است که اگر امور به خوبی اداره شوند، در آن صورت نباید برای تقاضای انباشته کمبودی باشد.

## تشریک مساعی و آرای عمومی

چین به دگرگونی بزرگی مبادرت ورزیده. دگرگونی اقتصادش که بی‌تردید به دگرگونی جامعه‌اش و در ارتباط با آن منجر خواهد شد. هدف چین از یک اقتصاد سوسیالیستی بازار با ویژگی چینی تعهدش را که این دگرگونی با روش‌هایی صورت می‌گیرد که متناسب با (و واقعاً حتی در جهت تقویت)

معیار ارزش‌های چینی است. من جداً معتقدم که چین می‌تواند در کنکاش خود موفق شود و خواهد شد و در انجام آن الگوها و درس‌هایی را برای بقیه جهان فراهم خواهد ساخت. اما قبل از خاتمه دادن به سخنرانی‌ام، مایلم به دو نکته دیگر اشاره کنم. همانند هر دگرگونی بزرگی، حتی هر چند که جامعه همچون یک کل بهره‌مند خواهد شد و نسل‌های بعدی حتی بیشتر از آن بهره‌مند خواهند گردید ولی برندگان و بازندگان خواهد بود. موفقیت مداوم در اصلاحات بنابراین تا حدی بستگی دارد به اینکه چقدر فرآیندهای تصمیم‌گیری منصفانه‌اند و چقدر منصفانه آن فرآیندها بزرگ می‌شوند، در سراسر دنیا ما در حوزه بین‌المللی بدان نیازمندیم.

### مشارکت در عرصه بین‌المللی: کالاهای عمومی بین‌المللی

بالاخره ما باید درک کنیم که مشارکت می‌تواند سوخت توسعه را نه تنها از لحاظ ملی، بلکه همچنین بر مقیاسی بین‌المللی تامین کند. برای منافع خود همچنین منافع جهانی برای چین لازم خواهد بود در فرآیندهایی که مصالح عمومی بین‌المللی را به وجود می‌آورد به طور فزاینده‌ای مشارکت کند. اقدامات جمعی که از آن‌ها تمامی دنیا منتفع شوند، نظیر نظام قوی تجارت بین‌المللی و گام‌هایی در جهت مقابله با گرم شدن زمین. مثال مهم نظام تجارت را در نظر بگیرید. همان‌طور که در بالا اشاره کردم، تجدید ساختار نظام مالی فشار برای حمایت تجاری برای موسسات چین را افزایش خواهد داد. تن دادن به این فشار دو پیامد بسیار منفی در بر خواهد داشت. اول، حمایت بین‌المللی، نظام لیبرال تجارت و سرمایه‌گذاری بین‌المللی را نادیده خواهد گرفته زیرا کشور چین بسیار بزرگتر و با اهمیت‌تر از آن است که بدون آنکه از امور آگاهی کامل داشته باشد دست به اقداماتی بزند. واپس‌زنی‌های این فقدان حمایت می‌تواند به تمامی کشورها آسیب رساند. نه تنها چین بلکه همچنین بسیاری از دیگر کشورهای در حال توسعه متضرر سازد. برعکس مشارکت چین در صحنه گذاشتن این رژیم منافع وسیعی خواهد داشت. دوم خود چین از اقدامات محافظه‌کاران آسیب خواهد دید. موضوع فقط هزینه‌های ثابت معیار نیست یعنی - آنکه مصرف‌کنندگان و تولیدکنندگان ناچار خواهند بود قیمت‌های بیشتری را بپردازند که فزون بر منافع مکتسبه حمایتی تولیدکنندگان خواهد بود.

همچنین هزینه‌های مهم متغیری در قبال حمایت اضافی وجود خواهد داشت، به طوری که ما به طور فزاینده‌ای متوجه آن خواهیم شد. کشورهای که بیشتر در برابر رقابت و سرمایه‌گذاری خارجی بازتراند به دو طریق منافع در حال ارتقا رشد را دریافت می‌کنند: موسسات شان رقابتی‌تر و کارآمدتر می‌شود، بهره‌وری و درآمدها را بالا می‌برد؛ و همچنین در وضعیت بهتری برای جذب فن‌آوری از خارج قرار می‌گیرند (عنوان موضوع برجسته امسال گزارش توسعه جهانی).

نمونه دیگر مشارکت بین‌المللی و آخرین نکته امروز من، مربوط به چالش‌های محیطی است. چین هم‌اکنون به درک اهمیت توجه کردن به موضوعات محیطی که تاثیر مستقیم و فوری بر کیفیت زندگی دارد، از قبیل آلودگی آب و ذرات معلق در هوایی برده است (اتفاقاً این موضوع زمینه مهمی برای همکاری بین چین و بانک جهانی است.) گرم شدن زمین بر اثر تجمع گازهای گرمخانه‌ای تهدیدی جدی برای حیات همه ماست که بر این سیاره زندگی می‌کنیم من به عنوان عضوی از هیئت علمی بین‌المللی که شواهد علمی مربوط به گازهای گرمخانه‌ای را بررسی می‌کنند کار کرده‌ام و معتقد شدم که این انباشتی‌گی گازها خطری را که ما نباید و نمی‌توانیم از آن غفلت کنیم ایجاد می‌کند. البته، حقیقت دارد که کشورهای قبلاً توسعه یافته مسوول

انباشتی‌گی بسیار عمده گازهای گرمخانه‌ای در جو زمین هستند. با این حال، به تناسب انتشار جاری گازهای گرمخانه‌ای که سریعاً به سمت چین و دیگر کشورهای بزرگ در حال توسعه منتقل می‌شود، همکاری چین برای موفقیت‌آمیز بودن هر تلاشی برای پرداختن به کاهش سطح انتشار این گازها، همکاری چین حیاتی است. توافق بر سر رهیافتی موثر و معقول برای مواجهه با این تهدید جهانی مصلحتی عمومی بین‌المللی است که منافعش را همه کشور از جمله چین خواهند برد. البته حال چه چین فعالانه همکاری کند یا خیر از آنجایی که کاهش گسترش انتشار گازها یک منفعت همگانی است این امر حقیقت دارد. اما همکاری بیشتر چین می‌تواند فرصت‌های موفقیت را افزایش دهد. در واقع، بدون همکاری فعالانه چین من درباره امکان موفقیت و بدون حصول اطمینان از آنکه نگرانی‌های موجه و اساسی چین و دیگر کشورهای کم‌درآمد به حساب آورده می‌شود، خوش بین و امیدوار نیستم و همکاری بزرگ‌تر بین‌المللی در مورد انتشار گازها، از جمله بیشتر در معرض قرار گرفتن چین با جهان خارج، می‌تواند به چین کمک کند که برای کمک در امر کاهش رشد انتشارها و آلوده‌کننده‌ها به منابع فناوری و اعطای‌کنندگان خارجی دست یازد.

### اظهارات پایانی

تقریباً بیست سال پیش، در شروع انتقال، با گروهی از اقتصاددانان و مقامات دولتی چین که تلاش داشتند طرحی برای اقتصاد بازار سوسیالیستی با خصوصیات چینی بکشند ملاقات کردم. مسایلی را که به بحث گذاشتیم تشویش‌آور بود: چگونه شخص می‌تواند به آرامی از یک مجموعه بسیار تحریفی از قیمت‌ها به مجموعه‌ای از قیمت‌هایی که دقیق‌تر کمبود اقتصادی را منعکس می‌سازد حرکت کند؟ مدل‌های برنامه‌ریزی می‌توانست قیمت‌های متعادل را تعیین کند (اگر شخص در صحت داده‌هایی که به درون مدل‌ها رفت معتقد باشد، که تعدادی از ما معتقد بودیم)، اما حتی مفهومی، و حتی اگر ما قیمت‌های متعادل را می‌دانستیم، تصویر روشنی از اینکه چگونه به گذار بپردازیم نداشتیم. بنابراین با راه‌حلی ابتکاری، با تمرکز گرفتن مشوق‌هایی درست در حاشیه از طریق استفاده از نظام قیمت دوگانه موفق شد.

اصلاحاتی که چین باید اکنون متقبل شود از جهاتی چالش‌پذیراند. چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ بینش تحلیلی، همچون آن‌هایی که دو دهه پیش مواجه شد. بنابراین، فرصتی برای برداشتن گام‌هایی بلند به راحتی با قرار دادن مشوق‌های مکانی وجود دارد و چین این فرصت‌ها را از دست نداد. چالش‌های امروزی مستلزم خلق موسسات جدید ضروری از روی مدل‌های قدیمی - بانک‌های واقعی از روی موسساتی که به همان نام در گذشته فعالیت می‌کردند، شرکت‌های سودمند و افعال از بنگاه‌های تحت مالکیت دولت - و تاسیس موسسات کاملاً ملی جدید و برنامه‌هایی نظیر شبکه تامین اجتماعی که من قبلاً در صحبت‌هایم بدان اشاره کردم است. اما امروزه چین در وضعیت بسیار بهتری قرار دارد که این چالش‌های نو را مخاطب قرار دهد. پایه‌دانی‌اش نیرومندتر است و موسسات‌اش، از جمله این دانشگاه به شکل بسیار بهتری برای عنوان کردن موضوعات هستند.

چالش‌هایی که من امروز مطرح ساختم بزرگ هستند. اما براساس موفقیت‌های چشمگیر چین در طول دو دهه گذشته، موفقیتی که خود براساس سنت‌های قدیمی چین است، از جمله تاکید طولانی بر یادگیری‌ای که در این جشن بازتاب یافته که امروز من افتخار آن را داشتم که در آن شرکت کنم است. اطمینان به توانایی چین برای یافتن راه‌حلی عملی برای این چالش‌ها نیز بزرگ هستند.